

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی  
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا  
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا  
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ  
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتُنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَنَقُورَ قَوْزًا عَظِيمًا. اللَّهُمَّ  
الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ  
الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا.

حکم دیگری که برای ورود بیان فرمودند ...

سؤال: حاج آقا حکم چهارمی که دیروز بیان فرمودید در مورد ورود توسیعی با قبول  
اطلاق آن را پذیرفتید و این اطلاقی که مطرح کردید ظاهراً نسبت به مورد بود من حالا  
.... اگر نسبت به مورد باشد یک کم حالا باز برای بنده حل نشد چون فرمودید که در  
مورد مورد باید اطلاق داشته باشد یعنی هم فردی که ...؟ آن را شامل بشود هم فردی  
که به واسطه شارع فرد مورد شده. اگر بالتکونین باشد می‌افتد به بابی چیزی مثل  
تخصص می‌شود. ورود آن بود که به تکوین ...؟ منتها به واسطه شارع باشد. تقابل بین این  
دو تا را ما نفهمیدیم. بالاخره اصلاً ورود این است که به واسطه شارع باشد و ...؟ بشود.  
تکویناً به واسطه شارع فردی داخل افراد مورد بشود.

جواب: نمی‌دانم کجا را می‌فرمایید که.... ببینید در ناحیه مورد شارع آثاری را بار کرده بر  
موضوع. خب مثلاً فرموده که رفع ما لایعلمون این علمی که این جا گفته اگر ندانستی رفع  
شده حکم یک این است که تکویناً رفتی علم پیدا کردی از یک راهی. یکی دیگه این است  
که نه نرفتید از یک راه علمی پیدا نکنید شارع یک جایی را گفته، فرموده است که این علم  
است. حالا اگر آن رفع ما لایعلمون اطلاق نداشته باشد و معنایش هر دو را نگیرد ورود  
درست می‌شود؟ بنابراین ما برای این که این وارد بتواند انعدام موضوع کند اطلاق را آن  
جا نیاز داریم که هر دو فرد را بگیرد. بنابراین به طور کلی می‌گوییم مورد باید اطلاق  
داشته باشد که هم فردی را که به حسب تکوین بدون دخالت شارع فرد هست این حکم  
روی آن هست هم آن فردی که به واسطه کاری که شارع انجام داده این حکم روی او  
هست و الا اگر این را نگیرد ورود درست نمی‌شود. اگر این اطلاق را نداشته باشد ورود  
درست نمی‌شود. ولی ما دیدیم که در کلام شهید صدر هست که و لا حاجة للطلاق ... نظر  
شریف‌شان علی القاعدة به ناحیه وارد است. اما در ناحیه مورد در توسیعی ما حتماً  
احتیاج به این اطلاق را داریم. این توضیح را عرض کردیم برای این که این مطلب روشن  
بشود دیروز.

یک سؤالی هم دیروز طرح کردیم حالا آن سؤال هم ان شاء الله آقایان جوابش را پیدا

کردند. و آن سؤال این بود که به تناسب این حکم دوم که وارد ولو اضعف ظهورات باشد این کار خودش را انجام می‌دهد به این مناسبت این سؤال را طرح کردیم که اگر مورد مقید است به عدم یک دلالت قوی ولی از آن طرف یک روایت معتبر السند و الدلاله داریم منتها بدلاله ضعیفه و سند ضعیف، ضعیف نه به معنای لاجت به معنای این که ادنی مرتبه حجت را دارد. مثل این که سند حسن است. و دلالت هم یک دلالت اطلاقی ضعیفی است. آیا این جا چی می‌شود؟ این جا ورود می‌شود، تعارض می‌شود، چی می‌شود؟

سؤال: شرط موضوع محقق نشده مورد ...؟

جواب: بله همین که فرمودند درسته. چون بالاخره آن مورد مقید به عدم دلالت قویه است. دلالت قویه که وجود ندارد که. پس بنابراین ورودی محقق نمی‌شود. اما در عین این مورد دارد دلالت بر یک مطلبی می‌کند. وارد به دلالتی که حجت است آن دلالت فی نفسه آن هم دارد دلالت بر خلاف آن می‌کند. حالا این اگر از مواردی باشد که جمع دلالی دارند، آن اظهر است، این ظاهر است یک جنبه‌های دیگه دارند خیلی خب و الا تعارض می‌کنند و اعمال قواعد باب تعارض باید بشود.

و اما فائده‌ای که امروز و حکمی که امروز عرض می‌شود این هست که در باب ورود تأخر وارد از مورد شرط نیست. ولو قائل بشویم که در باب حکومت شرط است. خب اگر یاد آقایان باشد در بحث حکومت شیخ اعظم رضوان الله علیه به حسب بعضی کلماتشان ایشان می‌فرمودند باید حاکم متأخر باشد از محکوم زماناً. باید محکومی مطلبی از شارع صادر شده باشد تا این که حاکم بعد از آن گفته بشود. اگر مثلاً شارع برای شکوک اصلاً احکامی جعل نکرده باشد قبلاً بعد بیاید بگوید لاشک لکثیر الشک برای چی؟ این لغو است، این بیهوده خواهد بود چرا؟ برای این که اگر بخواهد بفرماید واقعاً در خارج شکی نیست این دو تا اشکال دارد یکی این که این کذب است. در خارج کثیر الشک شک دارد آن هم کثیر. علاوه بر این که این به شارع بما هو شارع ربط ندارد که حالا بیاید از یک پدیده خارجی بخواهد خبر بدهد. پس باید قبلاً یک احکامی روی شکوک وضع کرده باشد حالا بخواهد به این ادبیات و به این لسان بگوید آن احکام شامل این نمی‌شود. حالا که می‌خواهد بگوید شامل این نمی‌شود دو راه دارد یکی این که تخصیص بزند، بگوید الا کثیر الشک. یکی این که به این لسان نفی موضوع بیاید بیان بکند. بگوید آقا این اصلاً شک ندارد. این شک نیست در نظر ما. همان تخصیص را به آن ادبیات حکومتی بیان بکند.

در آن جا شیخ اعظم این را فرمودند البته بعد از شیخ بسیاری از بزرگان و اعظام قبول نکردند این نیاز را. بله اگر آن قبل باشد آن بعد باشد دیگه خیلی رند است این حکومت. اما این جور نیست که احتیاج داشته به این که حتماً باید محکوم اول باشد حاکم بعد باشد. به خصوص در جاهایی که یک محکومی بوده و این صادر شده به لحاظ آن و به لحاظ آن‌هایی که بعداً می‌خواهد صادر بشود. مثلاً یک وقت هست اصلاً راجع به هیچ شکی حکمی گفته نشده خب حالا این جا یک مقداری دقت می‌خواهد که آدم بگوید که می‌شود اول آن را بگویم بعد.... اما یک وقتی یک دانه حکم گفته شده، یک دو تا حکم گفته شده به لحاظ آن می‌گویم لا شک لکثیر الشک بعداً هم دیگه هر چی بعدها بعد از این حاکم می‌آیند جعل کنند احکام برای شکوک خب عیب ندارد. این جا که دیگه هیچ اشکالی نباید داشته باشد. پس این که می‌خواهیم بگویم در حاکم حتماً باید متأخر باشد، محکوم حتماً متقدم باشد این در آن جا هم تمام نیست. حالا و لکن بزرگی مثل شیخ در آن جا قائل است. اما در باب ورود اصلاً جایی برای این حرف نیست. حتی قائل در آن جا جایی ندارد که این جا

قائل باشد. سرّش چیه؟ سرّش این است که در باب ورود اصلاً نظارتی به چیز دیگری نیست تا بگوئیم لغو است. در باب ورود به سبب کار شارع و جعل شارع به یکی از انحاء سته متقدمه شارع کاری می‌کند که تکویناً موضوع آن منعدم می‌شود. حالا آن مورد قبل باشد، بعد باشد، مع باشد، هیچ فرقی نمی‌کند. یا باعث می‌شود آن کار شارع که یک موضوع جدیدی احداث بشود حقیقتاً. حالا باز این جا تفاوتی نمی‌کند. بنابراین چون معیار وجود یک این چنین معیاری در آن نظارت نخوایده، نظر به دلیل دیگر در آن مأخوذ نیست بلکه یک عملیه‌ای است که در پرتو آن یک امر تکوینی ایجاد می‌شود حالا ایجاداً او اعداماً بنابراین توقف ندارد به این که قبل چنین دلیلی وجود داشته باشد.

سؤال: اگر دلیل مورد اصلاً نیامده باشد شارع چی کار به تکوین دارد؟

جواب: نه به تشریع خودش کار دارد آن یک فایده‌ای است که یترتب علیه قهراً.

مثلاً فرض کنید ببینید ادله امارات این‌ها ورود دارند بر ادله اصول. بنابراین که بگوئیم در ادله اصول قایت چیه؟ حجت است. خب حالا این فرقی نمی‌کند حالا اگر ادله اصول اصلاً نداشتیم شارع حکم ظاهری اصلاً جعل نمی‌کرد در عالم، ادله امارات بی‌جا بود. احتیاج داشت به او.

سؤال: ...؟

جواب: نه اگر. نه این که اول بحث است به خاطر این است که واژه علم آن جاها اخذ شده که ... داریم که این علم به معنای خودش یا کنایه از حجت است. ولی همه قبول دارند اگر فرموده بود الحجة این که اشکال نداشت. شارع بفرماید کل شیء طاهر حتی تقوم الحجة على أنه نجس. کل شیء حلال حتی تقوم الحجة على أنه حرام. لاتنقض الحجة بالشك بل انقضه بالحجة الاخری. اگر این جوری گفته بود خب اگر ادله اصول ما این چنینی بود و به جای کلمه علم کلمه حجت در آن مأخوذ بود آیا ادله امارات ورود بر آن داشت یا نداشت. خب داشت. چون این‌ها با جعل حجیت برای امارات یک مصداق تکوینی برای حجت درست می‌شود بنابراین هم توسیع می‌شود هم تضییق می‌شود. خب حالا این یک اثری است که قهراً مترتب بر این می‌شود و شارع این را نمی‌آید بفرماید که داعی تمام داعی‌اش این باشد که بر آن جا یک تضییقی یا توسعه‌ای ایجاد بکند. خودش یک مصلحتی دارد برای خودش کارایی دارد می‌خواهد امارات را حجت بکند یک راهی برای عباد درست کند. اصلاً حکم ظاهری هم جعل نمی‌کند. در مواردی که آن‌ها به حجت دست نیافتند ارجاع به حکم عقل‌شان داده که برائت عقلیه باشد. کاری ندارد حکم ظاهری جعل نکند اگر شارع برائت جعل نکند استصحاب جعل نکند توی عالم خراب که نمی‌شود که. خب قواعد دیگه هست، چیزهای دیگه هست، حکم عقل هست از آن راه‌ها انسان کار را تمام می‌کند پس بنابراین ادله‌ای که واردند خودش فی نفسها، فی انفسها خودشان یک کارایی دارند، کار به ادله دیگه ندارند. منتها اگر ادله دیگه‌ای بود گاهی ممکن است نسبت به این که می‌سنجیم این در اثر کاری که دارد خودش انجام می‌دهد این فایده هم بر آن مترتب بشود که موضوع آن را از بین ببرد یا موضوعی برای آن ایجاد بکند. بنابراین در باب ورود نیازی به این مطلب وجود ندارد که مورد قبل باشد زماناً. حتی احتیاجی ندارد. ورود در همه جا احتیاجی ندارد. یعنی ذات ورود. حالا یک موردی به حسب خصوصیت مورد ممکن است اما ذات ورود اصلاً نیازی ندارد که موردی باشد. به این معنا که بخواهد گفته شدن این بخواهد برای این باشد که باید یک چیزی که اگر بود اسمش مورد می‌شد. اما به خلاف حاکم. حاکم چون توی ذاتش نظر افتاده اگر منظور الیهی بخواهد اصلاً وجود

نداشته باشد لاقبل و لا بعد و لا حين خب معنا ندارد. این جور ادبیات به کار بردن. ولی وارد ادبیات خاصی ندارد. آن می‌خواهد حکم خود موضوع خودش را بیان بکند. ولی در حاکم چون ادبیات خاص دارد از این جهت هست که حتماً باید یک منظور الیه چون نظر در آن مأخوذ است یک منظور الیهی باشد. ولی قبل بودنش لازم نیست ولی اصل وجود منظور الیه لازم است. چون ادبیات ... و الا گفتنش درست نیست.

سؤال: پس نظر بالفعل هم شرط نیست دیگه. صلاحیت نظر شرط است.

جواب: ولی باید نظارت داشته باشد حتماً.

سؤال: نه حاکم آمده مثلاً محکومش...

جواب: بعد می‌خواهد بیاید. آره مثلاً الان مولی عجله دارد می‌خواهد برود بعداً می‌خواهد همین جا یک حرفی را بزند می‌گوید بدانید من آدم‌های کثیر الشک را شک نمی‌دانم. بعد احکام شک را بعداً برایتان خواهم گفت.

سؤال: نه اگر نگویید که بعداً خواهم گفت نظارت بالفعل نیست که.

جواب: بله عیب ندارد.

سؤال: پس اصل نظارت ...؟ همین صلاحیت نظارت شرط است. نه نظارت بالفعل که ...؟

جواب: بله اشکالی ندارد این جا.

خب این به خدمت شما عرض شود که حکم چندم بود؟ حکم پنجم.

حکم ششم:

سؤال: استاد این تعبیر اخراج آن وقت یک تعبیر دقیقی نیست وارد اعم از این که باعث اخراج موضوعی بشود یا اصلاً منع من الدخول بکند برای ورود در آینده.

جواب: بله یعنی اگر متأخر باشد قهراً این جوری خواهد شد. این که می‌گوییم اخراج یعنی لولا این داخل بود. اخراج به این جهت که لولا این داخل بود. این را لازم داریم ما در باب ورود. اما جاهایی که لولا این هم داخل نبود آن می‌شود تخصص.

حکم ششم:

ششم این است که ما در مورد ورود نیاز به لسان لفظی نداریم. نه در ناحیه مورد، نه در ناحیه وارد. لسان لفظی لازم نداریم. می‌شود هم مورد هم وارد هیچ کدام لفظ نباشند. مثلاً قاعده قبح عقاب بلایان لفظی که نیست یک مدرک عقلی است. قبیح است عقاب بدون بیان. اعم از این که این بیان، بیان ذاتی باشد یا تعبدی باشد. آن که عقل درک می‌کند این است. از آن طرف هم هیچ لفظی نباشد که شارع فرموده باشد خبر واحد حجت است. فقط سیره عقلاء باشد و عدم ردع شارع. هیچ لفظی در کار نیست. ما از سیره عقلاء به ضمیمه عدم ردع شارع فهمیدم خبر واحد هم حجت است. خب حالا خبر واحد چی می‌شود این جا؟ می‌شود وارد بر آن. با این که ما لفظی در این جا نداریم. یا یک

حکمی که عدمش یا وجودش در مورد اخذ شده باشد آن حکم به واسطه سیره، به واسطه اجماع ثابت بشود.

سؤال: منظورتان از لفظی که غیرشرعی نیست؟ فرمودید سیره به ضمیمه امضاء نهایت این که دلیل شرعی غیر لفظی.

جواب: به شرع باید مربوط بشود البته.

سؤال: پس غیر لفظی که می‌گویید الزاماً به معنای غیر شرعی نیست، یعنی می‌تواند غیر لفظی شرعی هم باشد.

جواب: بله، یعنی لفظی می‌گوییم نباشد و الا آن حرف‌های دیگه‌مان را که دست از آن برداشتیم، باید شارع دخالت کرده باشد، اما لفظی لازم نیست که در این جا وجود داشته باشد.

سؤال: غیرشرعی که اصلاً از ورود خارج می‌شود.

جواب: اگر هیچ شارع دخالت نداشته باشد، اگر شارع دخالت نداشته باشد ورود نیست، باید شارع دخالتی داشته باشد.

سؤال: حکم خاصی نیست پس ...؟ بار فنی ندارد ...

جواب: چرا، چون در باب حکومت گفته شد این به خاطر ...؟ یعنی آن جا شرط کردیم این جا می‌خواهند بگویند نیست، در باب حکومت گفته شد که حتماً باید لفظ باشد حاکم، سر این هم که در آن جا گفتیم شاید لفظ باشد این که عنصر نظارت را ما در حکومت لازم می‌دانستیم، خب نظارت در غیر لفظ نیست، از این جهت آن جا فرمودند باید لفظ باشد، اما در باب ورود چون نظارتی در کار نیست بنابراین غیر لفظ هم می‌تواند این رسالت را انجام بدهد و باعث بشود که ورود به کلا معنی‌یه یعنی به کلا قسمیه یعنی چه توسیعی و چه تضییقی انجام بگیرد.

سؤال: اگر واقعاً ما نظارت را بالمره منتفی بدانیم توی قاعده قبح عقاب بلایان اگر این را مدرک عقلی بدانیم مسامحه هم نکنیم عقل بلایانی که می‌گوید می‌گوید آقا بلایان عقاب قبیح است به دست عقل بدهیم این حکم را می‌گوید آقا منظور من از بیان بیان قطعی است.

جواب: اگر عقل شما این جور می‌فرماید ...؟ ولی عقل ما می‌گوید نه.

سؤال: .....

جواب: ما چیزی به دست عقل نمی‌دهیم، از عقل داریم چیزی اخذ می‌کنیم، می‌گوییم آن عقل دارد به ما می‌گوید که می‌گوید من این جور درک می‌کنم که کجا عقاب درست نیست مولی چوب بزند آن جایی که نه شما یقین به آن حکمش پیدا کرده باشید نه خودش راهی معین کرده باشد و الا گفته باشد اگر این راه هم بود باید انجام بدهید.

سؤال: این شارع را دخالت دادن در فضای عقل است دیگه.

جواب: نه این موضوع حکم عقل است. مثل این که عقل می‌گوید اطع الشارع، اطع الشارع موضوع فرمایش شارع است. نه این که شارع را دخالت دادیم در حکم عقل. عقل می‌گوید اگر شارع حکمی کرد بر عید لازم است اتیان بکند. حالا خود این عقل می‌گوید شارع، ... غیر شارع هر کسی له این که یعاقب، هر کسی له این که یعاقب بعد از چیه بیان است. اعم از این که آن بیان ذاتی باشد مثل علم وجدانی یا خود آن معاقب به عیدش قبلاً گفته باشد که اگر علم هم پیدا نکردی و لکن فلانی به تو گفت باید انجام بدهی. فلانی از طرف من گفت باید انجام بدهی. این جا عقل یدرک که این عقاب بلاشکال است. و اگر هیچ کدام از این دو تا نباشد عقل می‌گوید این قبیح است. پس بنابراین این حکم عقل یک حکم موسعی را این جا، بیان موسعی را موضوع می‌فهمد برای آن حکمش.

سؤال: این مثالی که زدید مبنایی می‌شود دیگه؟ به این مبنا که ما دلیل حاکم را فقط آن تعبد بدانیم. یعنی دیگه خود خبر را دیگه شرط ندانیم، جزو حاکم ندانیم.

جواب: نه. غیر آن مبنا هم هست. لازم نیست که حتماً.

سؤال: آن لفظ دیگه. خبر خودش...

جواب: لازم نیست حتماً لفظ باشد. مثل این که هیچ کدامش حالا مثال بزنم که هیچ کدامش لفظ نباشد. اگر مولی گفته ... قسم اول چی بود؟ اگر یادتان باشد قسم اول از انقسامات ورود این بود که مورد مقید است به عدم وجود جعل. یا به عدم وجود مجعول، یا به عدم فعلیتش، یا به عدم وصولش، یا به عدم تنجزش یا به عدم...؟ خب حالا اگر جعل شارع و شما بگویند جعل هم با اراده انجام می‌شود. الفاظ ما به الجعل نیستند کاشف عن جعل هستند. شارع با لفظ می‌خواهد آن حکمی که کرده ابراز کند. و الا حکم چیه؟ نفس آن اراده‌ای است که مولی می‌کند بنابر مسلک مثل آقا ضیاء. خب حالا مولی اراده کرده با لفظ هم حتی بیانش نکرده. با چی بیانش کرده ما از راه اجماع فهمیدم که جعل کرده. خب این جا چی می‌شود؟ این جا وارد درست شد یا نه؟ آن جعل وارد است چون مقید بود به عدم این جعل، حالا این جعلی که درست شد آن می‌شود وارد. در این جا آن خود جعل را نگاه کنیم می‌شود وارد اگر به اجماع هم نگاه کنیم بگوئیم این اجماع هم وارد است باز لفظ نیست. قام علیه الاجماع هم باز لفظ نیست. که آن جعل آن حکم است از طرف شارع. بنابراین می‌شود تصور بکنیم که هیچ پای لفظ در کار نباشد. مثل کل المبانی.

اما حکم هفتم: حکم هفتم که دردرساز است در وهله اول و آن این است که هر وقت ما شک کردیم یک جایی که آیا این دلیل ما واردی دارد یا ندارد دیگه تمسک به آن دلیل مورد احتمالی ممکن نیست. چرا؟ برای این که وقتی شک می‌کنیم که این واردی دارد یا ندارد قهراً یعنی شک می‌کنیم این فرد این هست یا نه. چون کار وارد چیه؟ کار وارد این است که این را از فردیت خارج می‌کند تکویناً. بنابراین وقتی شک می‌کنیم واردی وجود دارد یا نه، این مستلزم این است که شک کنیم آیا این فرد این دلیل هست یا نیست. و وقتی شک کردیم این فرد دلیل هست یا نه تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود. مثلاً همین قاعده قبح عقاب بلایان نمی‌دانیم آیا واقعاً مثلاً شارع خبر واحد حجت را کرده یا نه؟ واردی دارد یا ندارد. خب وقتی شک داریم واردی دارد یا ندارد خب یک خبری هم الان این جا قائم شده بر یک چیزی، ما هم شک داریم که این حجت است یا حجت نیست. آیا می‌توانیم به قاعده قبح عقاب بلایان تمسک کنیم؟ و هم چنین در موردی که ورود توسیعی را احتمال بدهیم. احتمال می‌دهیم که این خود به خود فرد این نیست و

لعل شارع کاری کرده باشد که فرد این باشد. خب در این جا هم ما تمسک به آن مورد در مورد آن نمی‌توانیم بکنیم.

سؤال: ...؟ به حسب فرض اگر شارع می‌خواهد...؟

جواب: نمی‌دانیم شک داریم شک داریم نمی‌توانیم بگوییم ان شاء الله کرده پس حکم را بار کنیم. در آن جایی که فردیتش مسلّم بوده قبلاً لولا این با احتمال این که دیگه الان فرد نباشد در اثر وارد نمی‌توانیم تمسک کنیم. در این جایی هم که قبلاً فرد نبوده ولی احتمال می‌دهیم که الان شده باشد مثل چی؟ مثل این که بعضی‌ها بچه‌هایشان را مثلاً می‌فرستند حوزه حالا یک ده بیست سال که توی حوزه بودند می‌گویند دیگه این مجتهد شده من دیگه چرا از دیگران تقلید بکنم از بچه خودم می‌خواهم تقلید کنم. از دادش خودم می‌خواهم تقلید کنم. ان شاء الله این مجتهد است. ان شاء الله مجتهد است.

سؤال: ...؟

جواب: به ورود.

سؤال: چرا نمی‌شود؟

جواب: چون این فردش نبود که من ... الان فقط احتمال می‌دهیم که فردش شده. احتمال می‌دهیم واردی وجود داشته باشد این را فرد کرده باشد ولی نمی‌دانیم فرد شده یا نه. باز هم تمسک این جا نمی‌توانیم بکنیم.

سؤال: در ورود تضییقی مثل باب قرینه و ذو القرینه ما وقتی آن جا می‌گفتیم ما احتمال قرینه می‌دهیم بعد چون احتمال می‌دهیم می‌گوییم که اصل این است که قرینه نباشد و ...؟ این جا هم هکذا بگویید که آقا احتمال می‌دهیم واردی باشد که قرینه است دیگه ...

جواب: قرینه نیست وارد اصلاً قرینه نیست.

سؤال: حالا نتیجتاً مثل آن می‌شود. مثل باب قرینه و ذو القرینه که بگوییم آقا این جا اصل این است که واری نیست. مثل آن جا که می‌گفت...؟ قرینه‌ای نیست.

جواب: آن که ...؟ خلاف این مراد است یا نه در معنا دخالت دارد. اصالة عدم القرینه مال این است که آیا قرینه‌ای برخلاف مراد استعمالی اقامه کرده گوینده یا نه. یک وقت خلاف اصالة الحقیقه اقامه کرده تا معنای مجازی مقصودش باشد یا نه. آن جاها جای اصل عدم قرینه و این‌ها است. اما جایی که نه معنا معلومه، مراد استعمالی، مراد جدی همه معلومه این که این فردش است یا فردش نیست. قبلاً فرد بود حالا این جا اصلی ما نداریم.

سؤال: استصحاب.

جواب: حالا تا ببینیم استصحاب بله.

حالا پس بنابراین، این مسأله درست.

سؤال: فرض این است که مصداق یقینی است در مورد. صدق هم می‌کند فقط شک داریم که بعداً خارج مصداق می‌آید این مصداق را خارج می‌کند یا نه. ....

جواب: خب حالا من سؤال می‌کنم از شما. زید عادل بود می‌دانید قطعاً عادل بود. صل خلف العادل او را می‌گرفت. الان شک داریم عادل است یا نه می‌توانیم به صل خلف العادل تمسک کنیم بگوییم نماز پشت سرش بخوانیم. چون قبلاً مسلّم داخل بود. بارها هم نماز خواندیم پشت سرش. نه نمی‌توانیم. مگر این که اصل منقح موضوع داشته باشیم. پس بنابراین یعنی اول استصحاب بقاء عدالت بکنیم بعد بگوییم این به ضم وجدان و اصل موضوع صل خلف العادل درست بشود. و الا اگر اصل استصحاب را شارع حجت نکرده بود نمی‌توانستیم.

سؤال: می‌توانستیم حاج آقا. ما باید این جور بگوییم بگوییم آقا شک می‌کنیم که دلیلی آمده که بگوید زید دیگه عادل نیست یا نه. اصل این است که نیامده برای همین به صل خلف العادل ...

جواب: یک اصل‌های جدیدی دارد درست می‌شود.

سؤال: ما باید قرینه داشته باشیم دیگه.

جواب: امروز یک فرمایشاتی. این‌ها نرخ‌های شاه عباسی است مباحث دیگه. اگر یک دلیلی داریم فردی قبلاً بوده الان شک می‌کنیم چه جور می‌توانیم. اصل عقلایی ما این جا نداریم. مگر شارع بیاید یک کاری بکند.

خب پس کل این موارد به حکم... بالنظر الاولی هر جا ما شک در وارد کردیم که واردی وجود دارد یا وجود ندارد نتیجه این می‌شود که به مورد در آن مورد دیگه نمی‌توانیم تمسک کنیم.

اللهم الا این که یک اصل منقح شرعی وجود داشته باشد. یا یک اماره شرعی‌ای وجود داشته باشد. که باعث احراز موضوع بشود. حالا در همان مثال که عرض کردم عادل بوده صل خلف العادل او را می‌گرفت در بقاء شک کردیم که حالا این عادل است یا نه. یک وقت یک بینّه دوباره اقامه می‌شود می‌گوید بله عادلّه. بینّه این می‌شود اماره ولو ما یقین ایجاد نمی‌شود برای ما. این می‌شود اماره. خب موضوع را می‌سازیم. حالا این جا چه جوری می‌شود. از نظر فنی باید چی گفت. اماره می‌گوید این عادل است پس بعد دلیل تطبیق می‌شود. صل خلف العادل یعنی ما باید در این موارد دو چیز را ضم به هم بکنیم. بگوییم هذا عادلٌ به خاطر شهادت بینّه. بعد که هذا عادلٌ شد صغری درست شد بگوییم هذا عادلٌ و کل عادلٌ يجوز صلاة خلفه فهذا يجوز الصلاة خلفه. این جور باید بگوییم. یا این که نه همان دلیل حجیت بینّه می‌گوید رتب آثار عدالت را بر این. دیگه لازم نیست دو تا قیاس تشکیل بدهیم. یکی با آن موضوع را درست کنیم بعد که موضوع درست شد یک قیاس دیگه بیاییم تشکیل بدهیم این یک اختلافی است بین اعلام. مرحوم امام رضوان الله علیه حسب نقل بعضی تلامذه ایشان در این موارد می‌فرمودند دو تا قیاس تشکیل می‌شود. چه در مورد اماره، چه در مورد اصل، اصل و اماره و رسالتش این است که می‌گوید این عادل است همین. یا استصحاب می‌گوید این عادل است همین. خب عادلّه. مثل این می‌شود که حالا یقین داری عدله، یقین داری عادل است که کار را حل نمی‌کند. که باید چه کار کنی؟ باید یک قیاس دیگه تشکیل بدهی. بگویی هذا عادلٌ بالوجدان. و کل عادلٌ يجوز الصلاة خلفه. فهذا يجوز الصلاة خلفه. اگر تعبد شد باید بگویی هذا عادلٌ بالتعبد. و کل عادلٌ يجوز الصلاة خلفه فهذا يجوز الصلاة خلفه. اما مثل شیخ اعظم قدس سره برمی‌آید و بعضی اساتید ما هم دام ظلّه من السادة ایشان هم می‌فرمودند که بله

همان دلیل حجیت همان لسانش این است. می‌گوید رتب الاثر است. پس ...؟ احتیاج به چیز دیگه‌ای ندارد. یعنی این می‌گوید آقا این که الان مشکوک است برای تو اماره داله بر حجیتش که می‌گوید بگوید حجت است. این یعنی همان حجت است یعنی این آثار را بیاور این جا. همان می‌گوید آثار را بیاور این جا.

خب حالا این آیا فقط یک امر فنی است یا یک آثاری هم دارد. خب این آثار دارد. در بعضی از موارد اثر این‌ها ظاهر می‌شود. چون وقتی که می‌گوید هذا حجة اگر بگویم خودش متکفل است این جا احتیاج داریم به اطلاقش که همه آثار را بگوید بار کن. آن وقت این حرف‌ها می‌آید که اگر آثار ظاهره داشتیم، آثار خفیه داشتیم آیا انصراف دارد به آثار ظاهره، ندارد. این بحث‌ها جا پیدا می‌کند. اگر بگویم نه رسالت امارات و اصول فقط موضوع را اثبات می‌کند. همین. آن جا آن دلیل قهراً بر این تطبیق خواهد شد. آن دلیلی که احکام را روی این موضوع برده است. خب بنابراین در این جا به حکم اولی این است که وقتی ما شک در وارد کردیم قهراً تمسک به مورد نمی‌توانیم بکنیم مگر اماره‌ای یا اصلی بیاید منقح موضوع شود. این در صورتی که ...

سؤال: ...؟ خود آن اماره و اصل موضوع آن را درست می‌کنند آن ...؟

جواب: نه. تا این که آن جا چه جور اصل شده باشد. توی آن.

و اما اگر این مطلبی که گفتیم در جایی است که ما به نحو شبهه موضوعیه شک کنیم. که آیا هست واردی یا وجود ندارد؟ اما اگر به نحو شبهه مفهومیه شک کردیم مثل این که یک دلیلی داریم یک لفظی توی آن اخذ شده، یک مفهومی توی آن اخذ شده مورد بین اقل و اکثر است مثلاً. خب در این جا هم قهراً ما شک می‌کنیم که به دلیل مورد می‌توانیم تمسک بکنیم یا نه. و قهراً نمی‌شود.

سؤال: ...؟

جواب: بله توی وارد چیزی آمده که شبهه مفهومیه دارد نه شبهه موضوعیه. مثلاً مثل همین مثالی که زدیم آیا گفته که لاتنقض الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر یا گفته کل شیء حلال حتی تعلم أنه حرام. خب این جا حتی تعلم أنه حرام شبهه مفهومیه است تعلم. عده‌ای می‌گویند تعلم یعنی همان قطع، همان علم صد درصد. همان علم وجدانی. آقای نائینی می‌فرمایند علم در عرف اعم است از علم وجدانی و طرق معتبره. اصلاً علم یعنی می‌گویند اعم است. در عرف. فلذا است ایشان می‌فرماید که اگر یک ثقه‌ای به شما خبر داد شما بعداً می‌گوی می‌دانی با این که ثقه به شما خبر داده. ولی می‌گوی می‌دانم. فلذا ایشان می‌فرماید ادله امارات خروج تخصصی دارد از إنَّ الطن لا یعنی من الحق شیئا. این قدر علما به دست و پا افتادند که چه جوری ما از آیات ناهیه عن العمل بالطن خارج بشویم در باب حجیت امارات چی بگویم، چه جور خارج بشویم و بگویم حقیقتاً آن جا مظنه هست، مظنه به معنای منطقی‌اش، فلسفی‌اش. آقا نائینی خیلی آسان آن جا حل کرده گفته بابا این علم چیه؟ اعم است معنایش. اصلاً وقتی اماره قائم می‌شود ظن نیست. می‌گوید آقا شما گمان دارید می‌گوید نه می‌دانم. خب حالا اگر برای یک کسی روشن نشد می‌گویم آقا مورد است. این فرمایش آقای نائینی یک عده نافی مطلقش هستند می‌گویند نه حرف ایشان درست نیست یک عده می‌گویند نمی‌دانیم. وقتی نمی‌دانیم پس بنابراین می‌شود چی؟ شبهه مفهومیه. حالا وقتی شبهه مفهومیه شد قهراً این نیست به یک موردهایی با وجود این چیزی که در آن علم اخذ شده نسبت به آن‌ها

چی می‌شود؟ شک می‌شود که حالا وارد است یا وارد نیست؟ حالا در این جا باید چه کار کنیم؟ این جا هم تمسک به آن دلیل مورد نمی‌توانیم بکنیم مگر این که استصحاب این جا بیاید به فریاد ما برسد. و بنابراین وقتی این می‌افتد توی بحث این که در شبهات مفهومیه آیا استصحاب جاری هست یا جاری نیست آن بحث تفصیلی آن جا دیگه کلّ علی مسلکه. بنابراین این مورد هم باید به آن توجه داشته باشیم. این مطالب راجع به احکام حکومت هم تمام شد بقی آن بحث آخر که ورود من الجانبین باشد آن هم ان شاء الله متعرض بشویم و بحث ورود دیگه خاتمه پیدا کند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.